



## حاج ملاهادی سبزواری از نگاه و قلم ناصرالدین شاه

پدیدآورده (ها) : قاضیها، فاطمه

کتابداری، آرشیو و نسخه پژوهی :: گنجینه اسناد :: زمستان 1380 - شماره 44  
از 32 تا 43

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/92347>

دانلود شده توسط : سارا سلطانی

تاریخ دانلود : 16/08/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



# حاج ملاهادی سبزواری از نگاه و قلم ناصرالدین شاه



## فاطمه قاضیها

ملاصدراست و در این فاصله سرآمد عمده مشنغلین به فلسفه بوده است و در حالی که چهار طبقه مدرسین و حکمانی که بین او و ملاصدرا فاصله بوده‌اند فقط به تدریس و تشرح و توضیح اسفار ملاصدرا اشتغال داشته‌اند، حاج ملاهادی یکا نوع تبرز و تبحری داشته و تقریباً در عرض ملاصدرا محسوب است. (۴)

مؤلف ربیعانه‌الادب در مورد وی چنین می‌نگارد:

«عالمی است عامل و حکیمی است کامل از اهاتم فلاسف  
حکمای اسلامی او آخر قرن سیزدهم هجرت که صدر متأهین  
اسلام، فدوة (۵) متبحرین در حکمت و کلام، در احاطه حقائق  
حکمت بی نظیر و در استکشاف اسرار و دقائق بی‌عَدیل بود. اگر  
افلاطون عصرش بخواتیم‌روا و اگر ارسطوی دهرش بگویم  
بجاست.» (۶)

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه نیز وی را چنین توصیف می‌نماید:

«فیلسوف اعظم دوران و حکیم علی‌الاطلاق در تمام ایران  
این بزرگوار بود وی در دوران این پادشاه [ناصرالدین شاه] چنان  
است که ملاصدرای شیرازی دو عهد شاه‌عباس کبیر، هر حکیم  
متأله (۷) و عارف متصوف و مرناض مشرق که در عصر ما هست  
انتسابش به آستان اوست.» (۸)

«هر دی است بلند بالا، کمر راست، خوش سیما، ریش  
سیاه، ته بلند، نه کوتاه، چشمها قدری مایل به اخوی،  
خنده‌رو، خوش صحبت، مرناض، از همه جهت ممتاز...»

بعد از آن که بر اثر تاخت و تاز مغول و ویرانی منگک، مدت‌ها چراغ فلسفه و دانایی خاموش بود، در دوره صفویه، صدرالدین محمدبن ابراهیم شیرازی مشهور به آخوند ملاصدرا (متوفی سال ۱۰۵۰ ه. ق.) دوباره آن را روشن ساخت، چندان که در دوره‌های بعد از مغول می‌توان او را «مجدد فلسفه شمرد» (۹)

تألیف مفصل و مهم و بسیار مشهور او به نام الاسفار الاربعه که به زبان عربی تحریر و در سال ۱۲۸۲ ه. ق. چاپ سنگی شده یک اثر فلسفی است که مؤلف عقاید خود را بی‌پروا در آن طرح کرده است. دو تن از شاگردان وی، ملا محسن فیض کاشانی و عبدالرزاق لاهیجی، عقاید او را دنبال کرده کوشیدند که سخنان استاد را با عقاید شیعه وفق دهند کتاب لاهیجی به نام «اگوهر مراد» به فارسی نوشته شده و در ایران قبول عامه یافته است.

در قرن دوازدهم هجری فلسفه از پیشرفت بازماند و بعد از صدرالدین شیرازی و شاگردان او دیگر حکیمی به نام از کشور ایران برنخاست، تا آن که در قرن سیزدهم هجری بار دیگر حاج ملاهادی سبزواری حوزه بحث و تدریس حکمت را در سبزواری دایر کرد (۱۰) وی بزرگترین حکیم قرن سیزدهم هجرت و شاید بعد از ملاصدرا معتبرترین مدرسین فلسفه اشراق است. (۱۱) مرحوم حاج ملاهادی سبزواری زماناً متعلق به نسل پنجم بعد از آخوند

## شرح حال

متنی که در ذیل با حروف ابرانیک درج شده است شرح حالی است که توسط شخص حاجی ملاهادی به رشته تحریر درآمده است، اصل این شرح حال به خط آن مرحوم بر کاغذ رنگی به خط شکسته نستعلیق نوشته شده است و در پشت آن ورقه مهر حاجی به سجع «باهادی المصلین» موجود است. (۹)

«چون بعضی از احباب (۱۰) مستدعی شد که از کیفیت تحصیل خود و آئین آن و تعیین اساتید چیزی نگاشته شود موجهی می نگارد که در سن هفت یا هشت سالگی که شروع به صرف و نحو کردیم والدنا الفاضل حشره الله تعالی مع الاخیار عزم بیت الله الحرام فرمودند و در مراجعت در شیراز به رحمت ایزدی پیوستند و حقیر ناعشره کامله از عمر خود در سبزوار بودم و بعد جناب مستطاب فضایل مآب عالم عامل و فاضل کامل و حیر (۱۱) جامع و متقی ورع (۱۲) و فقیه بارع (۱۳) و عابد ساجد و ناسک (۱۴) متعهد (۱۵) زبده الاشراف المستغنی عن الاوصاف حبیب مهجتی و ابن عمی المستمد فی النشاء تین الحاج ملاحسین السیرواری اعلی الله مقامه که سالها در مشهد مقدس مشغول تحصیل بود و والدش با والد داعی جمع المال بود رحمة الله علیهم مرا از سبزوار به مشهد مقدس حرکت داد و آن جناب از او و تغذیل غذا و عفاف و اجتناب از محرمات و مکروهات و مواظبت بر فرایض و نوافل (۱۶) را مراقب بود و داعی را هم در اینها چون در یک حجره بودیم مساهم و مشارک داشت و کیتونت (۱۷) مابین سیاق طولی کشید و سوانی ریاضات و تسلیمی «کذا» داشتیم و آن مرحوم استاد ما بود در علوم عربیه و فقهیه و اصولیه ولی با آنکه خود کلام و حکمت دیده بود و شوق و استعداد هم در ما میدید نمی گفت مگر منطق و قلیلی از ریاضی پس عشره کامله با آن مرحوم در جوار معصوم بسر بردم تا آنکه شوق به حکمت اشتداده یافت و آوازه حکمت اشراق از اصفهان آویزه گوش دل بود و از علوم نقلیه و دینیّه حظوظ متوافره و سهام متکافره به فضل خدا یافتیم پس عزیمت اصفهان نموده و اموال و املاک بسیار را جا گذاشته از خراسان حرکت کردیم و قریب به هشت سال در اصفهان ماندیم و از او و مجانبت هوا به تأیید خدا مزاج گرفته بعد توفیق تحصیل علوم حقیقیه و ریاضات شرعیه هم داشتیم و اغلب اوقات را صرف تحصیل حکمت اشراق نمودیم پنج سال حکمت دیدم خدمت زبده الحکماء، الالهیین فخر المحققین و بدرالعالمین و العالمین و المتخلّصین باخلاق الرواحینین بل باخلاق الله جناب حقایق آگاه آخوند ملاسمعیل اصفهانی قدس سره الشریف و چون آخوند ملاسمعیل من «کذا» گویا مخفف قدس سره است» مرحوم شدند دو سه سالی بالاخصاص خدمت جناب حکیم متاله استاد الکل المحقق، الفایق والنور الشارق آخوند ملاعلی النوری قدس الله نفسه و روح رسه حکمت دیدم و دو سالی در اوایل ورود به اصفهان یفقه جناب المولی النبیه و العالم الوجیه و المحقق، الفقیه آقا محمدعلی مشهور به نضی اعلی الله مقامه روزی ساعتی حاضر می شدم و چون به خراسان آمدم پنج سال در مشهد مقدس به تدریس حکمت مشغول بودم با قلیلی فقه و تفسیر زیرا که علما اقبال بر آنها و امراض از حکمت به کلیه داشتند لهذا اعتنای داعی به حکمت سیما اشراق بیشتر بود و بعد از آن دو سه سالی سفر بیت الله داعی طول کشید و حال یست و هشت سال است که در دارالعوامین سبزوار به تدریس حکمت مشغولم این است اسباب ظاهر به



و در حقیقت الله هدائی و علمنی و ربانی

تاسیب را بر کند از بیخ و بن  
والسلام»

دیده‌ای خواهم سب سوراخ کن

### مخلص کلام این که ...

حاج ملاهادی سیرواری در سال ۱۲۱۲ (۱۸) ه. ق. در سبزوار متولد شد. در حدود ده سالگی پدرش حاج میرزا مهدی، طبیب و ملاک صاحب مکتب سیرواری در مراجعت از سفر حج در شیراز درگذشت (۱۹) از کودکی به تحصیل علم و ادب اشتیاق نشان داد و پس از درگذشت پدر در ده سالگی به همراه عمه زاده اش حاج ملاحسین سیرواری به مشهد عزیمت نموده و فقه و اصول و ... و ... را از وی آموخت. (۲۰)

وقتی که به سن بیست سالگی رسید شهرت حکمت اشراق که آن هنگام در اصفهان تدریس می شد او را رهسپار آن دیار کرد. وی مدت هفت سال در اصفهان ماند و در این مدت به قدری برای تحصیل می کوشید که در شبانه روز بیش از چهار ساعت نمی خوابید و سایر اوقات او صرف مطالعه و یا مباحثه با طلاب می شد و برای این که بانفس خود جهاد نماید هنگام اقامت در اصفهان در اطایخی خالی از فرش سکونت داشت. این محصل قانع و زحمت کش از درآمد املاک موروثی خود در سبزوار زندگی می کرد و چون

ملاهادی سبزواری به این ترتیب در مدت اقامت خود در اصفهان مبلغ یکصد هزار تومان به نیازمندان داد، در صورتی که ارزش تومان در آن موقع خیلی بیشتر از امروز بود. (۲۱)

مطابق نوشته خود حاجی، پنج سال اول را در اصفهان در محضر آخوند ملا اسمعیل اصفهانی حکمت آموخت و پس از درگذشت ملا اسمعیل، دو سه سالی نیز در محضر آخوند ملا علی توری به مطالعه و بررسی حکمت اشتغال ورزید، در دو سه سال اول اقامت در اصفهان ساعتی نیز در محضر آقا محمدعلی مشهور به آفانجفی به مبحث فقه پرداخت. سپس از اصفهان به خراسان بازگشت و پنج سال در مشهد به تدریس حکمت و اندکی فقه و تفسیر مشغول شد.

حاج ملاهادی سبزواری در ایام اقامت در مشهد خیلی به فناخت زندگی می کرد، ولی نه از آن جهت که بی بضاعت بود، بلکه بالفطره فناخت و پرهیز از تجمل را دوست می داشت. (۲۲) به قول استاد باستانی باریزی:

گمان نرود که اینها منظور این گونه عرفا و حکمای باشند؛ به خوشمزگی نان گندم پی نبرده بودند و لذت کبک پلو یا غسل صبحانه را نمی شناختند، بالمعکس آنها از ضرب المثل «کلفتی کار و نازکی نان» خوب مطلع بودند متها اینها در قله بی نیازی روستایی گری خود زندگی می کردند و تن به غله مرداب شهری ها نمی دادند. (۲۳)

به هر روی در اواخر سلطنت فتحعلی شاه به سفر حج رفت، این سفر دو سه سال طول کشید، در بازگشت از حج از بندرعباس بطور گمناهم راهی کرمان شد (۲۴) یعنی بدون این که کسی او را بشناسد وارد مدرسه اخاندان قلی بیگ در کرمان شد، از متولی، حجره خواست، از وی پرسیدند آیا طلبه هستید؟ در پاسخ گفت، نه. متولی گفت حجره به طلبه می دهیم، بجز دانش پژوهان را در اینجا راهی نیست! حاجی ملاهادی خدمتگزار و درمان مدرسه را راضی کرد تا در گوشه ای از حجره وی زندگانی کند به شرط آن که در کار طلاب با او کمک کند. حکیم سبزواری گاهگاهی به بحث و درسها گوش می داد، می دید بعضی طلبه ها اشعار منظومه وی را درست معنی نمی کنند و از معانی دقیق فلسفی و منطقی بیثبات دور می شوند ولی او در بحث وارد نمی شد و خود را به نادانی می زد، تقریباً در مدت ده ماه در آن مدرسه فرمانبر طلبه ها و زیر دست خدمتگزار بود، پس از هشت ماه که در مدرسه کار کرد درمان و خدمتگزار مدرسه کرمان دخترش را به زنی به اسرار سپرد. (۲۵)

پس از ازدواج به سبزواری مراجعت نمود و به تدریس و تحقیق و تألیف پرداخت و به زودی شهرت او در ایران پیچید و از هر طرف طلاب برای کسب معرفت به طرف سبزواری می رفتند که در محضر درس او حضور به هم رسانند. وی هر روز دو جلسه درس می داد و هر جلسه دو ساعت طول می کشید و موضوع دروس گاهی رساله های ملاصدرا و گاهی نظریات خود او بود و سایر ساعات شبانه روز را وقف عبادت و مطالعه می کرد. (۲۶)

دوره تحصیل در محضر حاجی ملاهادی سبزواری هفت سال بود و همین که طلاب مدت هفت سال در جلسات درس او حاضر می شدند، حاجی ملاهادی آنها را در فلسفه فارغ التحصیل می دانست و نوبت عده دیگری از محصلین بود که در جلسات درس او حضور به هم رسانند، حاجی ملاهادی شاگردان بسیار داشت و اگر چه بعضی از آنها در وسط راه ماندند و

نتوانستند تحصیلات خود را تمام کنند، ولی جمعاً هزار نفر محصل در محضر او فارغ التحصیل گردیدند. (۲۷) طالبین علم نه فقط از غالب بلاد ایران، بلکه از هندوستان و ممالک عربی و عثمانی نیز به حوزه درس او می شتافته اند و او سالهای متمادی یعنی قریب چهل سال با دقت و انضباط و وقت شناسی و صحت عملی که کانت فیلسوف آلمانی را به خاطر می آورد، در وقت معین در مدرسه خویش به افاضه مشغول بوده است. (۲۸)

حاجی هر کسی را به شاگردی خود نمی پذیرفت و کسانی که می خواستند نزد او تحصیل کنند باید معلومات مفدماتی را طی کرده باشند یعنی می بایست مطالب ذیل را خوانده و فهمیده باشند

۱. صرف و نحو عربی ۲. منطق با رساله های آن ۳. ریاضیات ۴. فقه ۵. علم الکلام. کسانی که از عهده امتحان این دروس برمی آمدند برای تحصیل در محضر ملاهادی سبزواری پذیرفته می شدند و سپس شروع به تحصیل فلسفه و حکمت الهی می کردند. (۲۹)

## نحوه زندگانی حاجی ملاهادی سبزواری

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در سال ۱۳۰۰ ه. ق هنگام سفر دوم ناصرالدین شاه به خراسان از همراهان این سفر بوده است، یعنی حدود ده سال بعد از مرگ حاجی ملاهادی. وی هنگام توقف در سبزواری ضمن پرداختن به شرح و تفصیل و ترسیم این شهر اذهان می نماید امتدراجات ذیل با عدد توك «۳۰» علیرغم تلخیص کامل و حذف بعضی موارد از زبان اعتمادالسلطنه نقل شده است. آکه بزرگترین مزیت و برتری این شهر، آن که تقریباً در نیمه آخری از ماه سیزدهم هجری این بلده به وجود حکیمی عارف و مردی کامل و فیلسوفی مرتاض و بیری فیاض رونق یافته و انوار معارف این خطه شریفه به هر جانب تافته بود و آن مرحوم حاجی ملاهادی سبزواری بود که از انبعاث انوار حکمت عالم علم و درایت و حوزه شریعت و طریقت و حقیقت را مزین و منور می نمود و رنگ علائق از دلها می ستود. خانه ای که چهل بلکه چهل و پنج سال آن مرحوم در آن ساکن بوده اند در طرف دروازه نیشابور قرار داشت و مشتمل بر دو حیاط بیرونی و اندرونی بود. سقفش از تیر و روی تیر هیزم و روی آن نی ریخته اند، تمام اطرافها از خشت و گل است، متنها کاهگل دارد. اعتمادالسلطنه در ادامه می نویسد در سال ۱۲۸۴ که ناصرالدین شاه از آنجا عبور نموده (سفر خراسان) و به ملاقات حاجی رفت در همین جا پذیرائی شده، آن وقت اطلاق فرش داشت اما در سال ۱۳۰۰ که اینجانب در رکاب شاه بوده و به آن کلبه رفتم فرش نداشت و جز خای پای در آن چیزی نیافت. اگر چه هنوز بقیه انوار معرفت بر در و دیوار آن می تافت. البته نگارنده توجه مطالعه کنندگان گرامی را به نقل خاطرات خود ناصرالدین شاه در انتهای این مقاله جلب می نماید که در آن زمان هم فرش اطلاق حصیر بوده است!

نحوه زندگانی آن مرحوم که اعتمادالسلطنه از آقا محمد اسمعیل فرزند ارشد حاجی شنیده و در آن زمان عیال آن مرحوم نیز در پشت پرده حضور داشته و حرفهای آقا محمد اسمعیل را تأیید و بعضاً تصحیح می نموده شرح ذیل بوده است:

مرحوم حاجی هر شب در زمستان و تابستان و بهار و پاییز ثلث آخر



آرامگاه اسرار  
(حاج ملاهادی سبزواری)  
در شهر سبزوار

عبرت بین این بنده ضعیف البصر باشد و از آن دو خلف با شرف جناب آقا عبدالقیوم شرح ذیل را نگاهشده و مهر کرده و جناب آقا محمداسمعیل هم به خاتم شریف خود مختوم داشته و امضاء کرده اند که این همان عینک مبارک است و اینک آن عینک نزد نگارنده موجود و گرمی تر از هزار جعبه لائی منصوص است. خمس و زکات مال خود را هر سال به دست خود به سادات و ارباب استحقاق می رسانیدند و در این موقع جنس را خود وزن می کردند و نقد را خود می شمردند.

از زمان تاهل هرگز زیاده از یک زن در خانه نداشتند اما سه عیال گرفتند. اولی چون در گذشت تالیاً متاهل شدند، ثانی نیز وفات نمود و از آنجا که در آن زمان مدت سه ماه در کرمان به سر بردند در آن بلد عیالی کرمانیه گرفتند و غالب اولاد ایشان از همان عیال کرمانیه است که در سال هزار و سیصد حیات داشت. تاریخ تولد ایشان غریب است یعنی در سال ۱۲۱۲ متولد شدند و مدت عمر ایشان به حروف ابجد مطابق حکیم می باشد، یعنی تقریباً ۷۸ سال سرای فانی را به اشعه معارف نورانی داشتند تا در روز بیست و هشتم ذیحجه ۱۲۸۹ سه ساعت به غروب مانده مرغ روحش از قفس تن به آشیان قدس پرید و ملا محمد کاظم این آخوند ملامعتمد رضای سبزواری متخصص به «سر» که از شاگردان ایشان بود، در تاریخ رحلت آن مرحوم سرود:

اسرار چو از جهان بدر شد

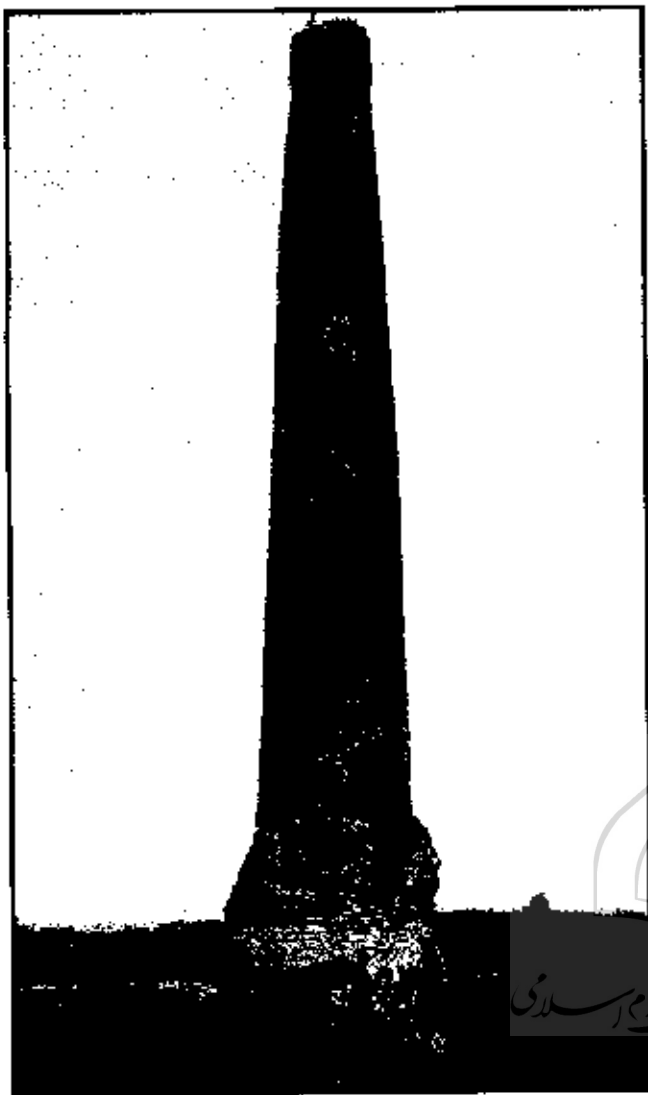
از فرش به عرش ناله بو شد

تاریخ وفاتش از پیر سند

گویم نمرود زنده تر شد

پس از ارتحال جسد پاک آن جناب را در بیرون دروازه سبزواری معروف به دروازه نیشابور که بر سر راه زواری است به خاک سپردند (۳۰) و میرزا یوسف مستوفی الممالک مقبره ای جهت آرامگاه وی بنا کرد.  
درآمد و به قول ملا محمد هیدجی (۳۱) راه معاش او منحصر به یک جفت

شب را بیدار بودند و در تاریکی عبادت می نمودند تا اول طلوع آفتاب، آن وقت دو پیاله چای بسیار غلیظ سیاه رنگ که در هر پیاله مخصوصاً دوازده طفلان فند می ریختند میل می فرمودند و می فرمودند این چای غلیظ سبزی را برای قوت می خورم، به تریاک و حب نشاط و اقسام تنباکو و توتون و انقیه هرگز میل و رغبت نمودند، دو ساعت از روز گذشته به مدرسه تشریف می بردند و چهار ساعت تمام در مدرسه بودند، بعد به خانه مراجعت کرده ناهار می خوردند و ناهار ایشان غالباً یک پول نان بود که زیاده از یک سیر از آن نمی خوردند. یک کاسه دوغ کم مایه که خودشان در وصف آن می فرمودند دوغ آسمانی گون یعنی دوغی که از کمی ماست به رنگ کبود آسمانی باشد، نان خورشی یک سیر نان ناهار آن مرحوم بود. بعد از ناهار در تابستان ساعتی می خوابیدند، عصر جای میل نمی فرمودند، شب بعد از سه ساعت عبادت در تاریکی غالباً چهار ساعت و نیم از شب گذشته شام صرف می کردند و شامستان در اواخر عمر بواسطه کبر سن و نداشتن دندان از یک بشقاب جلو و خورش بی گوشت و روغن یعنی اسفناجی با آب گوشت بود، پیش از شام نیم ساعت دور حیاط اندرونی راه می رفتند و بعد از شام در اطاق مخصوص خود بعد از کمی راه رفتن در یک بستر ناراحتی که غالباً تشک نداشت می خوابیدند و متکای غیر نرمی از پنبه یا پشم زیر سر می گذاشتند، لباس مرحوم حاجی مدت چند سال یک عبا سیاه مازندران بود و یک قبای قدک سبز رنگی که بقدری آن را شسته بودند که آرنجهای قیاباره شده و چندین وصله برداشته، کتابخانه نداشتند و کتاب ایشان منحصر به چند جلد بود، قلمدانی که با آن چندین هزار بیت تصنیف فرموده و حل معضلات و مبهمات حکمت و عرفان نموده بودند موجود بود. عینک آن مرحوم را نیز زیارت نمودم، نمره این عینک شش است و پانزده سال آن بزرگوار به امداد آن خواننده و نوشته اند، با عجز و درخواست و خواهش زیاد از دو سر عالی گوهر آن مرحوم جنابان آقا محمداسمعیل و آقا عبدالقیوم آن عینک را گرفتیم که اسباب شرافت و افتخار و به منزله دیده بصیرت و چشم



### مزاره در دو فرسخی سبزوار مشهور به میل خسرو جرد

تمامی نعمتها را در حق من تکمیل فرموده و هر نعمتی شکری مناسب خود را لازم دارد، چنانچه شکرانه علم تدریس را ارشاد عباد، شکرانه مال دستگیری فقرا، شکرانه قدرت و سلطنت نیز انجام حوائج آحاد مردم است، از شما خواهش دارم مرا خدمتی محو فرمایید که با انجام آن ادای شکر این نعمت سلطنت را کرده باشم، حاجی، اظهار غنا و بی حاجتی کرد و اصرار من مؤثر نیفتاد، تا آن که من خردم تذکرش داده و گفتم شنیده‌ام شما یک زمین زراعتی دارید، خواهش می‌کنم برای آن مالیات دولتی ندهید، که اقلاً به این خدمت جزئی موفق بوده باشم، آن را نیز با عذر موجهی رد نموده و ملزم گردانید و گفت کتابچه مالیات دولتی هر ابائی که او کیفایک صورت قطعی گرفته که اساس آن با تغییرات جزئی بر هم نمی‌خورد، اگر من مالیات ندهم ناچار مقدار آن به سایر آحاد مردم از طرف اولیای امور سرشکن خواهد شد و ممکن است بک فست از آن به فلان بیوه زن برسد و یا بر نیمی تحمیل گردد،

عیدپایه تادیه می‌کرد. تحف و هدایا اصلاً قبول نمی‌نمود. (۳۲)  
ساج ملاحادی اضافه بر جنبه علمی و احاطه به مسائل فلسفی و تقوی و پاکدامنی و صدق و صفا و تشخیص ذاتی و خضوع و فروتنی و ملکات قاضیه دیگر، سقراط عصر خویش بوده و همین شخصیت ممتاز و اخلاق پسندیده او خدمت بزرگی به فلسفه انجام داده یعنی فلسفه و حکمت را در مقابل ظاهر پرستان متظاهر به علم که پیوسته متعرض حکما بوده‌اند محترم ساخته است. علاوه بر جنبه علمی و اخلاقی، مرحوم حاجی ملاحادی دارای طبع موزون شاعرانه و صاحب ذوق بسیار لطیف ادیبانه قاضیانه بوده و در شعر اسرار نه‌خلص می‌نموده و دیوان غزلیات او مکرر به طبع رسیده است. (۳۳)

قطعه وی از سروده‌های اسرار است:

این نیز بگذرد...

پادشاهی در یمنی داشت

بهر انگشتری نگینی داشت

خواست نقشی که باشدش دو شمر

هر زمان کافکنده نقش نظر

گاه شادی نگیر دش غفلت

گاه اندوه زه‌دیش محنت

هر چه فرزانه بود در ابهام

کرد اندیشه‌ای ولی همه خام

زنده‌پوشی پدید شد از دم

گفت بنگار: «بگذرد این هم» (۳۴)

تالیفات سبزواری بسیار و مرجع استناد دانشمندان می‌باشند بعضی از آنها عبارتند از:

۱. اسرارالحکم به فارسی که مکرراً چاپ شده است. ۲. اسرارالعباده در فقه. ۳. اصول دین و الجبر و الاختیار. حاشیه اسفار ملاصدرا که در حواشی خود اسفار چاپ شده است. ۴. حاشیه زبدة الاصول شیخ بهائی. ۵. حاشیه شواهد الربوبیه ملاصدرا. ۶. حاشیه مبداء و معاد ملاصدرا. ۷. حاشیه مننوی ملای رومی. ۸. حاشیه مفتاح (مفتاح) العیب. ۹. دیوان شعر فارسی. ۱۰. غرر القرائد که منظومه است در حکمت. ۱۱. محاکمات. ۱۲. مقیاس و... و... (۳۵)  
ناصرالدین شاه قاجار در سفر اول خود به خراسان (۱۲۸۴ ه. ق.) هنگام عبور از سبزوار و اقامت کوتاه در آنجا با حاجی ملاحادی ملاقات نمود، داستانهای بسیاری از این ملاقات نقل نموده‌اند، از جمله مؤلف ریحانه‌الادب به یک واسطه مؤرخ از خود ناصرالدین شاه نقل می‌کند که در سفر خراسان به هر شهری که وارد می‌شدیم اهالی آن شهر حسب الوظیفه استقبال می‌کردند، موقع حرکت نیز مراسم مشابهت را معمول می‌داشتند، در سبزوار هم معلوم شد افراد هر طبقه و وظیفه خود را معمول داشته‌اند، فقط حاجی ملاحادی که استقبال سهل است، به دیدن شاه هم نیامده است. (۳۶) به علت این که او شاه و وزیر نمی‌شناسد، شاه گوید من بسیار پستد کردم و گفتم اگر او شاه نمی‌شناسد، شاه او را می‌شناسد، بعد از تعیین وقت روزی در حدود موقع ناهار به خانه حاجی ملاحادی فقط با یک نفر پیشخدمت (نه یا ترنیات مقرر: سلطنتی که اسباب زحمت اهل علم است) رفتم تا در آنجا ناهاری هم صرف کرده باشم، بعد از پاره‌ای مذاکرات متفرقه گفتم، که خداوند عالم

اعلیحضرت همایونی راضی نباشند که تخفیف یا معافیت مالیات من سبب تحصیل بریتمان و بیوه زنان باشد، به علاوه دولت مخارج هنگفتی دارد که تامین آن وظیفه حتمی افراد ملت است، ما بارضا و رغبت خودمان این مالیات را می دهیم.

شاه گوید: من گفتم که بفرمایید ناهار بیاورند تا خدمت شما صرف طعام هم کرده باشیم. حاجی، بدون این که از محل خود حرکتی بکند خادم خود را امر به آوردن ناهار کرد، خادم فوراً یک طبق چوبین یا نمک و دوغ و چند قاشق و چند قرص نان پیش ما گذاشت، حاجی نخست آن قرصها را با کمال ادب بوسید و بر رو و پیشانی گذاشت و شکرهای بسیار از ته دل بجا آورد، سپس آنها را خورد کرده و تری دوغ ریخت، یک قاشق پیش من گذاشته و گفت شاهها بخور که نان حلال است، زراعت و جفت کاری آن دسترنج خودم می باشد، شاه گوید من یک قاشق صرف کردم، دیدم که خوردن آن برای من دشوار است، اینک بعد از اجازه، بقیه آن قرصها را به دستمال بسته و به پیشخدمت دادم که موقع مرض و کسالت یکی از افراد خانواده سلطنتی، از آن نان حلال استشفای نمایند. (۳۷)

همان طور که در سطور پیشین نیز متذکر گردید داستان ملاقات ناصرالدین شاه و حاجی ملاهادی به صورت مختلفی نقل شده است ولی چون در اکثر آنها از داستان مذکور در فوق بیهوده برده شده است به نقل آن اکتفا گردید، ولی بهتر است رشته مطلب به خود ناصرالدین شاه داده شود تا وی خود از دیدار شهر سبزوار و تبعاً ملاقات با حاجی سخن راند:

**اصل یادداشت‌های ذیل (۳۸) به خط مشخص ناصرالدین شاه و هنگام سفر به سبزوار به رشته تحریر در آمده است که برای اولین بار منتشر می گردد:**

روز شنبه ۲۷ [شهر محرم الحرام سنه ۱۲۸۴ توشقان نیل]

صبح یک ساعت از دسته گذشته از خواب برخاستم، فارغتم، حمام

رخت پوشیدیم، دو ساعت از دسته گذشته سوار شدیم به کالسکه، رانندیم. منزل امروز سبزوار است، پنج فرسنگ راه است، راه کالسکه را و آخوین است، جلگه است، اما زمینش برای اسب دوآندان خوب نبود، طرف دست راست به مسافت پنج فرسنگ بیشتر کمتر، منتهی به کوه می شود، از دور پیدا بود، معلوم بود کوههای بدترکیب خشک بودند. زمین هم به جز علف شیرین بیان چیز دیگر نداشت. طرف دست چپ به مسافت یک فرسنگ، دو فرسنگ کمتر بیشتر منتهی می شود به کوههای کوچک بدترکیب، زمینها اغلب در نزدیک آبادیها شخم زار بود، و باد هم امروز از عقب می آمد، چنان گرد و خاکی شد که حساب نداشت.

خلاصه رانندیم، سه فرسنگ راه که آمدیم، آبادی به نظر آمد، در طرف دست چپ مشهور به پیراستیر Estar نام ده استیر است، پیری (۳۹) در آنجا دفن است، گنبدی هم داشت، رفتم آنجا به ناهار بیفتم، جائی نداشت که بتوان افتاد، آبی به قدر دو سنگ می آمد، از باغات بالای همین ده به فاصله سه میدان اسب بود، در پیراستیر ادیب الملک، طولوزون پیش از ما آمده ناهار می خورده‌اند، ادیب آمد، در کوجه باغی که ناهار خورده بودند معرفی کرد که آنجا به ناهار بیفتم، اسهانشان پهن انداخته آنجا را ضایع کرده بودند. راندم، بالاتر در صحراء دم نهر آب چادر زدند. ناهار خوردیم، معیر، امین الملک، ادیب الملک، و غیره و غیره هم بودند. هوا بسیار بسیار گرم بود. بعد از ناهار سوار اسب تکه جیران (۴۰) نازه شدم، ماشاءالله اسبی است مثل کوه، با عین الملک، زبور، صحبت کنان رفتم. ناهارگاه حرم از دور پیدا شد. من تنها راندم به ناهارگاه حرم، قدری پیش حرم ایستادم، از آنجا رفته به کالسکه نشسته، رانندیم. منار خسروچرد پیدا شد، سرداری سفید اسلامبولی پوشیده، به خسروچرد ترسیده سیهسالار (۴۱) آمد به استقبال، کلاه پوست کوتاه خراسانی در سر، کلیجه و فبای سیاه فجری در بر، گرد و خاک فراوان هم در هیأت او، عوض خود و جوشن و مغفر، در آنجا در اینجا گویان. ملاحظه شد، خیلی صحبت کردیم تا رسیدیم به اول سواره خراسانی و ترکمان مروی و ساروق [Saraq] و غیره و غیره. ایلخانی زعفرانلو امیر حسین خان،



نمایی از شهر سبزوار از سمت شمال



### نمایی از گنبد قدیمی به نام مصلی در شهر سبزوار

خلاصه عصر شد، قورق شد، زنها آمدند، بسیار حرف زدند، جر آمد، شب را هم بعد از شام زود خوابیدم، عقب میجسی و یوشی (۴۴) رفته، نیامدند. جر آمده خوابیدم. (۴۵)

دهاتی که امروز طرف راست و چپ جعده بود از این قرار است:

**طرف دست راست:**

مسکن، (۴۶) کلاته (۴۷) سنقر، افضل آباد، حارث آباد، فستقو، برزو، حیدرقلی (۴۸) قدیم آباد، حسن آباد.

**طرف دست چپ:**

گوداسیا (۴۹) که پشت تپه بود، پلدا نبود، پیرانیر، صومعه [که] مخروبه است، خسروگرد، آباری، (۵۰) قلعه نو، عبدالرحمن، کوشک، ابابیل سیاه شیلی است در اینجا. حاجی آغایوسف غروبی که می آمد، اندرون افتاده بود توی آب نهر، تا گلو به آب رفته بود.

### روز یکشنبه ۲۸ [محرم ۱۲۸۴]:

صبح از خواب برخاستم، امروز و فردا در اینجا اطراق است، زبیده گفت، گربه کوفته را گربه های سبزواری زخمی کرده اند، برخاستم (۵۱) دیدم بیچاره کوفته را شکمش را درانده اند بسیار بسیار متاثر شدم، فرستادم آقا حسن خواجه آمده مرحم گذاشت، ان شاء الله خوب می شود.

امروز همه را در دیوانخانه خوابیدیم، گربه سرسیاه و ففبری را هم دینب می خوانستند پاره کنند، گربه ها تا صبح نخوابیده بودند.

خلاصه قرق شد، پیشخدمتها و غیره آمدند. دیرالملک، امین الدوله، ایشک آقاسی باشی آمدند. در اینجا به قدر... (۵۲) جیره یک ماهه به قشون داده شد. بعد سپهسالار آمد، خراسانیها را آورد، یکی یکی معرفی کرد، هزار عدد، در آنجا گفت. هوا بسیار بسیار گرم و بد بود. مثل هوای ورامین، از گرمای آنجا می زدیم. آمدیم حوضخانه نشسته، رحیم گننه و غیره، تخت بزرگ آوردند.

الله یار خان حاکم دره جز، یوسف خان هزاره با سواره هزاره و غیره و غیره همه ملاحظه شدند. به قدر سه هزار سوار بود، این سواره و جمعیت، حورده سواره و جمعیت اردو، یک گرد و خاکی شد که نعوذبالله، همچو چیزی تا به حال دیده نشده بود. قره خسرو جرد بسیار معنبر است و طرف دست چپ واقع بود. در قدیم شهر سبزوار الی خسرو جرد آبادی وصل بوده است. قدری که از خسرو جرد می گذرد مناری در صحرا واقع است، بسیار بسیار بلند و خوش ترکیب و به طوری بنائی و آجر بندی کرده اند، مثل منبت کاری و خاتم سازی به نظر می آید، بسیار بلند است. از آنجا گذشته، امام زاده دیده شد، تازه معنبر می کردند، گنبد گرد و فوزی داشت. حلی کرده بودند، اما بسیار خوب حلی را جفت گیری کرده بودند. حاجی میرزا ابراهیم مجتهد سبزواری از توی امام زاده درآمد، دم کالسکه آمده، قدری صحبت شد، بسیار قتلور و کلفت استخوان است. از آنجا گذشته نزدیک شهر شدیم. طرف دست راست کاروانسرای معنبری بود. بام، پشت بام، در دیوارش همه آدم بود، استقبالچی هم زیاد بود، ارباب عمایم و درویش و غیره خیلی بودند. جمعیت سبزواری بیست هزار نفس می شود. (۴۲)

از دم شهر گذشته رفتم رو به شمال، بالای شهر اردو افتاده بود، اما از گرما و گرد و خاک شدید چشم چشم را نمی دید. وارد منزل شدیم، اردو را لا بد آمد، حاصلها و غیره زده اند، به حاصل و غیره خرابی به هم رسیده بود، ان شاء الله تلاخی می شود.

وارد منزل شده، در باغ حاجی میرزا ابراهیم چادر زده اند، باغ انگور و انار است. آب زیادی می آمده، اما گل آلود کرده بودند. برای آب صاف مریدم، حوض ساخته بودند، دورش آهکی، بالاخانه و حوض خانه داشت. توی حوض خانه، حوضی بود آهکی، حوض خانه چهار صغه (۴۳) بود، بطور رعیتی است. هوا بسیار بسیار گرم و حبس بود، بطوریکه که آدم خفه می شد. خیار، زردآلو و غیره خورده شد.



روی آب حوض بزنند، نشد. عین الملک، معیر، تیمور بودند، صحبت می کردند، بعد نیمکت فرنگی آوردند، در رویش دراز کشیدم، به آقاعلی گفتم کتاب روزنامه قدیمی را که به خط میرزا محمد حسین خوش نویس است بیآور، محقق به خانه رفت آورد، از محفظه کتاب در آمده از دست آقاعلی افتاد نوب پانوره حوض، زود در آوردند، اما سر لوحها و دو سه ورق خط و غیره ضایع شد. باید در تهران ان شاء الله عوض شود. اوقاتم بسیار تلخ شد. آقاعلی خیلی خجالتی شد. دیگر چیزی نگفتم که برد، خشک کرد آورد.

خلاصه قدری خوابیدم، محقق روزنامه خواند، بعد میرزا علی نقی (۵۳) کتاب خطوط حاجی مرحوم و غیره خواند. دراز کشیده بودم، صدای سیاهی آمد که جعفرقلی خان، غلام بیچه مازندران آمده است. برخاستم آمد، دیدم میرزا مسیح وزیر مازندران آمده اند، امروز وارد اردو شده اند، هوا بسیار گرم و بد است. امیراصلان فرانس خلوت از تهران پیش افتاد، زیارت رفته بود، امروز اینجا آمده است، از نیشابور تعریف زیاد می کرد. ان شاء الله دیده شود و به آنجا برسیم، سبزواری که پوست می کند.

خلاصه دو ساعت به غروب مانده، سپهسالار حاجی ملاهادی حکیم سبزواری (۵۴) را به حضور آورد. مردی است بلندیلا، کمر راست، خوش سیما، ریش سیاه، نه بلند نه کوتاه، چشمها قدری مایل به آسولی (۵۵) خنده رو، خوش صحبت، مرتاض، از همه جهت ممتاز، عمامه سفیدی داشت، شبیه به حاجی ملا میرزا محمد اندرمانی (۵۶) مرحوم بود. خلاصه نشست قدری صحبت شد. خواهش نوشن یک کتابی کردم به فارسی که جامع علوم متفرقه باشد، حسن حاجی ملاهادی هفتاد سال است (۵۷) بعد ایشان رفتند. احکیم الممالک که همراه ناصرالدین شاه در این سفر بوده راجع به این ملاقات چنین می نویسد: در این وقت جناب حاجی ملاهادی سبزواری به همراهی سپهسالار اعظم به حضور مبارک آمدند و از آنجا که جناب حاجی از اجله حکما و از جمیع صفات غیر حسنه عاری و میرا و در حکمت الهی بحریست بی پایان و نامتناهی و در سایر علوم صاحب بصیرت و آگاهی و الحاق شخصی مرتاض و به همه جهت ممتاز است. بندگان حقیرت اقدس وجود مقدس معظم الهی را محترم و ملاقات ایشان را مفتخر شمرده و با ایشان از هر مقوله صحبت داشتند و ضمناً خواهشمند تعریف کتابی که محتوی اغلب علوم و مواظ چند باشد شدند. جناب ایشان نیز اطاعت امر همایون را مقبل و موقوف به زمان مستقبل داشته، دعای وجود مبارک را گفته و خصت معاودت جستند. حاجی میرزا ابراهیم مجتهد سبزواری آمد، حاجی مجتهد و ملاک و اهل دنیا و همه کاره است. پسر محمد رضا میرزای مرحوم هم با او آمد حضور، عمامه سفیدی داشت، پانزده سال است در سبزواری نوظف کرده است. پیش حاجی ملاهادی درس می خواند. ایشان هم رفتند، بعد برخاسته غروب شد. رفتن اندرون، عزت الدوله هم آنجا بود، قدری گفتم، سرسبا می لنگد، شب شام خورده خوابیدیم.

Chemsudole... (۵۸)

## روز دوشنبه ۲۹ [محرّم]:

باز در سبزواری اطراق شد، هوا مثل دیروز است، گرم و بد، امروز قدری نسیم داشت. ناهاری خورده شد. شاهزاده غلام بیچه پسر پیرویز میرزا به حضور آمد. کلی بزرگ شده است، می گفتند زن دارد، دو امیرزاده (۵۹) هم دارد. بعد از ناهار، شاهزاده سیف الدوله اصفهان که در مشهد بود آمد به حضور، بعد از آن عین الملک، میرزا مسیح وزیر مازندران، میرزا هدایت الله مستوفی، رضاقلی خان

گیلادی، محمدخان افغان، نجفقلی خان هزارجریبی، غلام حسین خان اشرفی، عبدالله میرزای نظام العلماء و غیره را که دیروز از مازندران وارد شده اند به حضور آورد. قدری صحبت شد. بعد آمدم حوضخانه بی بی دراز کشیده، قدری خوابیدم. بچی خان تور دموند (۶۰) احوالات «باکر» (۶۱) که در افریقا سیاحت (۶۲) کرده بود می خواند. (۶۳) حاجب الدوله، محمدعلی خان و غیره بودند. گریه کوفته احوالش خوب است. از صبح الهی حال خوابیده است. حاجی حیدر ریش زد، عصری هم ان شاء الله می خواهم حمام سرتن شوری بروم، رفتم حمام. مطالب جهانسوز میرزا را امین الملک آورد، با صورت متازلی که ان شاء الله باید مراجعت شود. از راه قوچان، بجنورد (۶۴) و غیره. جهانسوز میرزا مرخص شد برود بسطلام.

امروز سپهسالار و غیره نشسته بودند. صورت متازل مراجعت را معین می کردند. عکاس باشی عکس حاجی ملاهادی را انداخته بود، تعریف می کرد که خودش و مردم وحشت داشتند از اسباب عکس. (۶۵)

احکیم الممالک در این مورد چنین می نویسد: آقارضای عکاسباشی که حسب الامر به انداختن عکس جناب حاجی ملاهادی مأمور بود، انجام خدمت مرحوعه را نموده به حضور مشرف شده و شیشه عکس جناب معزی الهی را که بسیار ممتاز بر داشته بود، از نظر انور مبارک گذرانیده مورد تحسین و مرحمت شد و به خاک پای همایون معروض داشت که چون جناب حاجی تاکنون اسباب و آلات این فن را ندیده و انعکاس و انطباع هیکل اشیاء را در صفحه خارج مشاهده نمودند، از ملاحظه آن کمال تحیر را پیدا کرده متفکر شدند و چون بر حقیقت آن فی الجمله بصیر گشتند و راد استدلال علوم مناظر و مرایا اسبابی نیکو شمرند.

خلاصه، غروب شد، فرق شد، وقت شام هوا گرفته شد. رعد و برق زیادی شد، باران و باد شدیدی آمد، الهی دو ساعت بارید، هوا قدری سرد شد، برای فردا خوب شد، گرد و خاک کمتر خواهد شد. ان شاء الله. بعد خوابیدیم.

## روز سه شنبه ۳۰ شهر صفر المظفر

صبح در ساعت به دست مانده از خواب برخاستم، هوا خوب بود. چای خورده، رخت پوشیده، سرداری مرضعی پوشیدیم. اسب حاضر شد، مواز شدیم، امین الدوله، امین الملک و غیره بودند. گریه کوچکه دیشب پیش من خوابیده بود.

خلاصه سوار شده راندم رو به شهر، از دم ارگ گذشته، ارگ محکمی خوبی داشت، خراب شده است، سپهسالار آنجا بود، حکم به تعمیر ارگ شد. از دروازه ارگ به شهر داخل شده، از شهر و بازار گذشتیم. به خانه حاجی میرزا ابراهیم مجتهد رفته بازدید کردیم. خانه باغچه خوبی داشت. از آنجا برخاسته باز از بازو رفته بعد به خانه حاجی ملاهادی رفتیم. خانه غریبی داشت، بالعه درویش بود. فرش اطاق حصیر بود. خانه خشت و گل بسیار بسیار محقر، قدری آنجا نشست. حاجی سه پسر داشت، یکی بزرگ ریش دار، یکی جوان، یکی پسر، همه معمم و طالب علم و ادب و حکمت. قدری با حاجی صحبت کرده برخاستم.

احکیم الممالک راجع به این ملاقات نیز چنین می نویسد: اعلیحضرت اقدس همایونی از آنجا به خانه جناب حاجی ملاهادی تشریف فرما گشته، حالت درویشی و اندک آلیت منحصر و خانه محقر جناب حاجی که تمام دنیا آن منحصر به اطاقی از خشت و گل بود در خاطر مشکل پسند مبارک بسیار پسندید.

آمد و سران جناب ایشان که الحق اصل معرفت را بر و شاخ حکمت را ثمرند مقبول خاطر مرحمت اثر آمده مورد احسان و تشویق شدند. اخلاق دلجو و تحقیقات نیکوی جناب حاجی مایه آن شد که حضرت شاهنشاهی علاوه از رسم معموله در خانه ایشان توقف فرموده، در هنگام برخاستن اظهار تأسف از مفارقت کردند..... (۶۶)

باز از بازار رفته از دروازه بیرون رفتیم.

شهر سبزوار آباد و خوب است. بازاریش قدری طاقی، قدری تیرپوشی، مرتفع خوب، اصناف معتبر خوب از هر قبیل دارد. یک مدرسه قدیم خوب معتبر دارد که حاجی ملاهای آنجا درس می گوید. طلاب زیادی داشت، خراب بود، حکم به تعمیرش شد، موقوفاتش را معشوش کرده اند. باید منظم شود که صرف تعمیر شود.

مسجدی دارد، از سلاطین سربداریه بنا شده است. حاجی میرزا ابراهیم تعمیر کرده است، شهر هم دیوار قلعه دارد. حکم شد تعمیر شود.

روز ورود سبزوار نوشته بودم که نزدیک شهر کاروانسرای بود قدیم. بعد از تحقیق معلوم شد، آنجا کاروانسرای قدیم بوده است. اما در وقت حکومت و یاغیگری الله یار خان قلیچی (۶۷) در سبزوار در زمان خاقان مغفور، دو کاروانسرا را خراب کرده بود. حال ده سال می شود که حاجی میرزا ابراهیم تعمیر کرده از نازه می سازد.

خلاصه از دروازه بیرون رفته، با سه سالار و حیدرقلی خان زیاد صحبت شد. سواره خراسانی و غیره صف کشیده بودند. خیلی بودند، ماشاء الله کنی صحرا سواره بود. سواره خراسانی، ترک زیاد، به اسپهانشان بسته بودند، به قدری که اسب جای شتر بار برداشته بود و بالمره سواره را ضایع کرده بود. حکم شد، ترک را موقوف کنند، هر ده سواره را یک شتر بنه بدهند، دیگر ترک نیندند. بعد سوار کالسکه شده راندیم رو به زعفرانی که ۶ فرسنگ راه است. از شهر قدری دور شدیم. در دست راست بنائی به نظر آمد. معلوم شد مصلائی (۶۸) شهر است، بنای عالی بود. حاجی میرزا ابراهیم تعمیر کرده است. بعد راندیم، هوا بسیار بسیار گرم و بد بود، مگر که بود.

هیات ارضی: طرف دست راست به مسافت پنج فرسنگ بیشتر کمتر به کوه منتهی می شود. باز بلوک کُهمیش است، دهانش در دامنه کوه پیدا بود، خیلی ده توی دامنه و دره بود. بعد از طی چهار فرسنگ کوههای دست راست خیلی دور تر می شود. به مسافت ده فرسنگ بیشتر، طرف دست چپ و تا دو فرسنگ که از شهر می آید به مسافت دو میدان اسب منتهی می شود به تپه های کوچک. عقب تپه ها، به کوه بزرگتر منتهی می شد. بعد از آن تپه های کوچک تمام شده به مسافت دو فرسنگ منتهی به کوه می شد. این کوهها از خوارالی اینجا یک وضع و یک ترکیب است. صحرا مسطح است، راه کالسکه خوب است. علف صحرا شیرین بیان، اسفند، خارنتر، خاکشیر است. هوا بسیار گرم و بد بود. بالاتر از ده رباط سرپوشیده، در طرف دست چپ به ناهار افتادیم، هویره بود، تنگ، انداختم نعورود، میرشکار سفیه سفیه عقبش اسب می تاخت، تنگ می انداخت.

این صحراها خیلی شکار و آهو و غیره دارد، اما از بس هوا گرم بود امکان ندانست کسی غضب شکار برود. خیال این بود که زود به منزل برسیم. خلاصه دهاتی که در طرف راست و چپ بود از این قرار است:

طرف راست:

صالح آباد ملکی میرزا حسین کلانتر سبزوار و غیره، ملک آباد، دلقند [Delqand] ملکی حاجی محمدرضای مستوفی، باغان ملک حاجی فرامر زخان

بوزباشی، آزاد منعیج حاجی میرزا ابراهیم و غیره سادات، نزل آباد Nazabad] امان حاجی محمدرضا، زیدآباد مال ایضا، جلیلی (۶۹) [Jolily] ملکی ایضا و اقوام حاجی میرزا ابراهیم، رباط سرپوشیده ملکی ایضا، آب بارنگ، صالح آباد، هاشم آباد، حاجی شسی، زعفرانی.

طرف دست چپ:

بدنام ده (۷۰) عوض.

این دهات قنات بسیار خوب داشت، هر قناتی دو سنگ، سه سنگ آب داشت. می گفتند آبهایش قدری شور است.

همه دهات قلعه داشت، درخت و باغات نبود، مگر یک باغی در رباط سرپوشیده بود.

زعفرانی هم ده بزرگ قلعه داری است، زراعت داشت. اغلب زراعت این دهات بنه و جو او آنگدم بود. رباط زعفرانی را حاجی مصطفی قلی خان ساخته است، ناتمام است، قدری باید تمام شود.

رباط قدیمش بالمره خراب شده بود. یک چهارخانه خوب داشت. یک مهمانخانه می گفتند حسام السلطنه ساخته است، یخچال و آب انبار داشت. خلاصه وارد منزل شدیم، پنج به غروب مانده هر قدر خواستیم بخوابیم از گوما نشد. بسیار بسیار گرم بد بود.

به مردن مردن شبی شد.

محللات شهر سبزوار و بلوکات سبزوار از این فرار است که نوشته می شود:

[بلوکات شهر سبزوار]

بلوکات جنوبی:

بلوک مزینان، بلوک کاه (۷۱)، بلوک باشتین (۷۲) [Bashthin]

بلوکات شمالی:

تکاب و طغان کوه، بیلاق است، بلوک طیس بیلاق است، بلوک براکوه،

بلوک کراب [Karab]

محللات شهر سبزوار

محلله دیوانخانه، محلله کلاه فرنگی، محلله الاذاعی، محلله زرگران، محلله حوض چهارراه، محلله سروه، محلله پامانار، محلله گود (۷۳) کنار، محلله سرسنگ، محلله نوغابشک.

و بدین منوال ناصرالدین شاه از دیار حاج ملاهای عبور می نماید. جهت حسن ختام غزلی از آن حکیم فرزانه تقدیم مطالعه کنندگان گرامی می شود.

شورش عشق تو در هیچ مری نیست که نیست

منظر روی تو زب نظری نیست که نیست

زلفانم زلفاق رخ و زلفت به لطفان

سگ کویت همه شب تا محوری نیست که نیست

نه همین از ضم او سینه ما صید چاک است

داغ او لاله صفت بر جگری نیست که نیست

موسنی نیست که دعوی انا الحق شود

ورنه این زهرمه اندر شجری نیست که نیست

چشم مادیده خفاش بود ورنه ترا

پو تو حسن به دیوار و دری نیست که نیست

گوش امرا شو نیست و گرنه امرا

پوش از عالم معنی خبری نیست که نیست (۷۴)

**پیش نوشت ها :**

- ۱- دکتر قاسم غنی، شرح حال مرحوم حاج ملاهادی سبزواری به قلم خود ایشان، مجله یادگار، سال نهم، شماره سوم (آبان ۱۳۴۳) صص ۴۳-۴۶.
- ۲- یحیی آیین پور، از صیبا تا صیبا انهران، انتشارات زوکر، چاپ پنجم، ۱۳۷۲، صص ۲۰۱.
- ۳- دکتر قاسم غنی، یادگار، همان، صص ۶۴.
- ۴- دکتر قاسم غنی، یادگار، همان، صص ۶۴.
- ۵- قدوه، پیشوا.
- ۶- محمدعلی مدرس تبریزی، رساله‌الادب (تهران: انتشارات حیام، چاپ چهارم، ۱۳۷۴) ج ۱، صص ۳۲۲.
- ۷- امامت‌الله، کسی که به علم الهیات اشتغال دارند، زاهد و عابد.
- ۸- محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، المآثر و الآثار، به کوشش ایرج افشار انهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۳، ج ۱، صص ۸۸.
- ۹- به گفته مرحوم دکتر قاسم غنی اصل این دستخط نزد نواده پسر حاج ملاهادی آقای ضیاءالحق حکیمی موجود بوده است، ر.ک. دکتر قاسم غنی، یادگار، همان، صص ۶۵-۶۶.
- ۱۰- اسباب، جمع حبیب، دوستان.
- ۱۱- احیر، عالم، دانشمند، پیشوای روحانی.
- ۱۲- روح، پرهیزکاری و پادشاهی.
- ۱۳- نازع، بیگانه، فتنه، و کسی که در علم و فضل با جماعت بر دیگران برتری داشته باشد.
- ۱۴- ناسک، عابد، پادشاه زاهد.
- ۱۵- مهجد، شب زنده دار، کسی که شب تاسحر برای نماز و عبادت بیدار بماند.
- ۱۶- نوافل، جمع نافلة و نافلة به معنی بخشش و عبادت غیر واجب.
- ۱۷- کتوت، بودن، آفرینش، کون.
- ۱۸- سال ۱۲۱۲، حق مصادف است ما جلوس فتحعلی شاه قاجار.
- ۱۹- صبی ازین پور، از صیبا تا صیبا، همان، صص ۲۵۱.
- ۲۰- ر.ک. محمدعلی مدرس غنی تبریزی، رساله‌الادب، همان، صص ۳۲۲.
- ۲۱- ر.ک. انوار دیراویز، یک سال در میان ایرانیان، ترجمه سیدالله منصور (تهران: کانون فرهنگی، بی تا)، صص ۱۳۴.
- ۲۲- انوار دیراویز، یک سال در میان ایرانیان، همان، صص ۱۳۲.
- ۲۳- باستانی پاریزی، گرفتاریهای قائم مقام در یزد و کرمان، مجله بنما، سال بیست و هفتم (دی ماه ۱۳۵۳) شماره ۱۰، صص ۵۸۱.
- ۲۴- ر.ک. یحیی آیین پور، از صیبا تا صیبا، همان، صص ۲۰۲.
- ۲۵- ر.ک. نبوت حاج ملاهادی سبزواری، به کوشش مرتضی چهاردهی (تهران: انتشارات محمودی، بی تا)، صص ۸۸.
- ۲۶- ر.ک. انوار دیراویز، یک سال در میان ایرانیان، همان، صص ۱۳۲.
- ۲۷- انوار دیراویز، یک سال در میان ایرانیان، همان، صص ۱۳۵.
- ۲۸- دکتر قاسم غنی، مجله یادگار، همان، صص ۶۵.
- ۲۹- ر.ک. انوار دیراویز، یک سال در میان ایرانیان، همان، صص ۱۳۷.
- ۳۰- ر.ک. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، مطلع الشمس (تهران: انتشارات فرهنگسرا، ۱۳۶۳) ج ۳، صص ۹۸۱، ۹۸۲.
- ۳۱- ملا محمد هدیجی خود را علمای بزرگ و از اهل حدیج شهر زنجان بود که حاشیه بر شرح منظومه سبزواری نوشت (باستانی پاریزی، همان، صص ۴۹۸).
- ۳۲- باستانی پاریزی، گرفتاریهای قائم مقام در یزد و کرمان، همان، صص ۵۸۱.
- ۳۳- دکتر قاسم غنی، همان، صص ۶۴.
- ۳۴- مجله بنما، سال هشتم، شماره چهارم، صص ۵۸۰.
- ۳۵- جهت آگاهی از سایر تألیفات حاج ملاهادی، ر.ک. محمدعلی مدرس تبریزی، رساله‌الادب، همان، صص ۳۲۷، ۳۲۶.
- ۳۶- خاطرات ناصرالدین شاه در مورد این سفر که به قلم خودش می باشد و در صفحات بعد این مقاله آمده است بظان این مدارک که محتاج ملاحظاتی به دیدن شاه مرتبه و سالها در کتاب مختلف درج شده تا ب می نماید.
- ۳۷- محمدعلی مدرس تبریزی، رساله‌الادب، همان، صص ۳۲۲، ۳۲۵.
- ۳۸- سلازمان استاد علی ایران، استاد سونات.
- ۳۹- مدقن یکی از اولادان کمال این زبده علمه از حمه در آنجا واقع است و منظور از پیره اوست. ر.ک. علینقی حکیم الممالک، روزنامه سفر خراسان (تهران: انتشارات فرهنگ ایران زمین، انتشار ایرج افشار، ۱۳۵۶) صص ۲۳۲.
- ۴۰- آنسب نکه جبران پیستگشی لیلخانی، ر.ک. علی نقی حکیم الممالک، روزنامه سفر خراسان، همان، صص ۱۲۲.
- ۴۱- میرزا محمدخان سپهسالار که در آن زمان حاکم خراسان بوده است جهت آگاهی از شرح حال این شخص، ر.ک. حسن سعادت نوری، سپهسالارها، بنما، سال هجدهم، شماره

- ۱۲ (اسفند ۱۳۴۴) صص ۶۴۰، ۶۴۷، بقیه مقاله در شماره بعد.
- ۴۲- جمعیت شهر سبزوار اگر چه به تحقیق زنده نشد ولی زیاده از بازده هزار به نظر می آید. ر.ک. علی نقی حکیم الممالک، روزنامه سفر خراسان، همان، صص ۱۲۸.
- ۴۳- هفته، ترمس و چهار پایه، ایوان و اطراف پیش بان.
- ۴۴- ایلا خانم بوشی از زنان ناصرالدین شاه بوده است ولی همجسی که احتمالاً او هم از زنان ناصرالدین شاه بوده شناخته نشد.
- ۴۵- اصل: خایدم.
- ۴۶- در کتاب فرهنگ جغرافیایی نام این محل مسکن Haskhan بوده شده است. ر.ک. فرهنگ جغرافیایی آبادیهای کشور جمهوری اسلامی ایران، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، سبزوار، جلد ۲۱، صص ۱۶۹.
- ۴۷- حکیم الممالک، سفر آباد خید کرده است. ر.ک. علی نقی حکیم الممالک، همان، صص ۱۲۶. شاید نام فعلی آن کلاته دولت باشد، ر.ک. فرهنگ جغرافیایی ایران، همان، ج ۱، صص ۱۵۸.
- ۴۸- حکیم الممالک، کلاته خیدرفتی خید کرده است. ر.ک. علی نقی حکیم الممالک، همان، صص ۱۲۶.
- ۴۹- اصل: کرآسیا.
- ۵۰- در کتاب فرهنگ جغرافیایی نام این محل بشارش Novosty خید شده است. ر.ک. فرهنگ جغرافیایی آبادیهای کشور جمهوری اسلامی ایران، همان، صص ۱۶.
- ۵۱- اصل: برخاستم.
- ۵۲- این رقم خوانده نشد.
- ۵۳- منظور میرزا علی نقی حکیم الممالک است که او هم خاطرات این سفر را نوشته و تحت عنوان روزنامه سفر خراسان منتشر گردیده است. ر.ک. ماخذی نوشت شماره ۳۹ همین مقاله.
- ۵۴- ر.ک. علی نقی حکیم الممالک، همان، صص ۳۰.
- ۵۵- چپ چشم، دوربین.
- ۵۶- ملا میرزا محمد اندرمانی تهرانی از زوجه نخستین مجتهدین بود و به بسط یاد امر و قبول کلمه اهتدای بین داشت و از این جهت مدرسا فخریه تهران مدتها به دست وی بود. الحق متذکره انعم الله برضوانه علیه در ترویج شرع و افتاء مملوین و قضای حاجت مسلمانان و فصل خصوصیات از روی قوانین اسلام و موازین مذهب حق به عمر خود نویسی نکرد و غالباً بر کافه علمای دارالخلافه ریاست و تقدم داشت، نورالله مرقدی، اندرمان قریه ای است از ری. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، چهل سال تاریخ ایران المآثر و الآثار، به کوشش ایرج افشار (تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۳) جلد اول، صص ۲۰۶.
- ۵۷- عبارات داخل گیمه در حاشیه نوشته شده است.
- ۵۸- شعر کلامه حذف شد.
- ۵۹- کلمه ضمیر زاده در اصل مبهم نوشته شده و با احتمال خوانده شد.
- ۶۰- Tour de Monce در سفر دور دنیا.
- ۶۱- شاید منظور سرهنگ وان باکر Val Baker باشد که در سال ۱۸۷۲ به ایران آمد و سفرنامه نوشت.
- ۶۲- اصل: مباحث.
- ۶۳- حکیم الممالک در این مورد چنین می نویسد: ... ذات والأصغات هملیونی به خوفخانه باغ شریف برده و استراحت فرمودند و اجودان مخصوص شرح احوال یکی از سیاحتان فرانسه را که به سمت اروپاییه سفر کرده بود معروض داشت و صاحب الدوله این بندگان از مستمعین بودیم. (ر.ک. علینقی خان حکیم الممالک، همان، صص ۳۲۶، ۳۲۷).
- ۶۴- اصل: بر جبر بود.
- ۶۵- ر.ک. علی نقی حکیم الممالک، همان، صص ۳۲۶.
- ۶۶- علی نقی حکیم الممالک، همان، صص ۳۲۴، ۳۲۵.
- ۶۷- الله بار خان قلیچی یا قلیچه از امرا و بزرگان خراسان بوده که اطاعت آقا محمدخان قاجار را نمود ولی به فتحعلی شاه چندان اعتقالی نداشت و چندین جنگ یادداشت نمود و در این جنگها خسارات فراوانی به اهالی سبزوار وارد آمد. (ر.ک. مهنی مامدان، شرح حال رجال ایران (تهران: زوکر، ۱۳۷۱) ج ۱، صص ۵۵۸).
- ۶۸- اصل: مسلاهی.
- ۶۹- حکیم الممالک اسم این آبادی را اشتباهاً جلیس نوشته است. ر.ک. علی نقی حکیم الممالک، همان، صص ۱۲۴.
- ۷۰- بنامده، نام امروزی آن شهری است. در کتاب فرهنگ جغرافیایی به نام ایوی آمده و خید شده است که نام دیگر آن ده بنام است ولی گویا در گذشته همان طور که ناصرالدین شاه نوشته بنام ده بوده و اهالی آن امروز ادعای کنند که بنام ده بوده است.
- ۷۱- کاهه لم زو به کاهک معروف است.
- ۷۲- اصل: پاشن.
- ۷۳- اصل: کونار.
- ۷۴- محمدعلی مدرس تبریزی، رساله‌الادب، همان، صص ۳۲۶.

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, covering the main body of the page. The text is dense and appears to be a historical or literary document. A faint watermark is visible in the center of the page.



